

درصد افت دارد). به احتمال يك ميليون در صد من اولین کسی هستم که در ایران دست به این کار آوانگارد زده‌ام. انتشار مجله‌ای روی سی دی. و به احتمال 100 در صد اولین آن هم در جهان هستم (اگر فکر می‌کنید که کس دیگری قبل از من دست به این کار زده است، حتماً خبرم کنید). انتشارات سی دی و یا اینترنتی، آینده‌ی انتشارات هستند. و بی خود نیست که در بالا، آن را در مقام اختراع خط آوردم.

سابقاً یعنی تا همین ده سال پیش، عکاسان برای ارسال عکس‌های خود می‌بایستی فیلم خود را به‌فروندگان می‌بردند، و اغلب به پاریس می‌فرستادند (چون مرکز جهانی عکس بود و هست). بنگاه پاری ماچ، پاکت‌های مخصوصی داشت با آرم پاری ماچ که ما فیلم‌ها را توی آن می‌گذاشتیم و در فرونگاه‌ها به مسافری عازم پاریس می‌دادیم. بگذریم که مردم با چه احترام و ابهتی بسته‌های ما قبول می‌کردند، و ما بچه عکاس‌ها، وقتی با این صحنه‌ها مواجه می‌شدیم چه احساس غروری داشتیم، ولی عکس‌های ارسالی گاهی با دو هفته تأخیر چاپ می‌شدند. در آن سال‌ها سه الی چهار دوربین از ما آویزان بود. يك دوربین برای اسلاید. یکی دیگر برای سیاه و سفید. یکی برای واید، یکی برای تله. همه‌ی این دوربین‌ها و اوبژکتیوها حد اقل ده دوازده کیلو وزن داشتند. امروز وزن يك دوربین دیجیتال با يك لنز اضافی به يك کیلو و نیم نمی‌رسد. عکاس با يك کومپاکت 1000 مگابایتی، می‌تواند 144 عکس با کیفیت بالا بگیرد. با این تفاوت که عکاس در پایان روز می‌تواند تمام عکس‌ها را، به قول امروزی‌ها بریزد روی کامپیوتر پرتابلش و فردا روز از نو و روزی از نو. می‌خواهد عکسش را بفروشد به پاریس؟ روی تله فون موبایل انترناسیونالش وصل می‌شود به اینترنت و در سه سوت و جیک ثانیه، عکس‌هایش را از شمال عراق یا افغانستان به پاریس می‌فرستد. نه پلیسی و نه گاردی و نه القاعده‌ای و نه سانسوری. خسته شدید؟

برای ختم ماجرا، برگردیم به انتشارات سی دی و آینده‌ی عکاسی. وقتی مجله‌ی معماریم را منتشر کردم، بعضی از اهالی، با لحنی بابا بزرگ مآبانه گفتند که: آقا جان، سی دی که نمی‌تواند جای کاغذ را بگیرد، کتاب را انسان می‌تواند ببرد توی رختخواب و قبل از خواب کتاب بخواند. انسان که نمی‌تواند با کامپیوترش برود توی رختخواب (که اشتباه محض است. انسان می‌تواند با کامپیوتر پرتابل برود توی رختخواب). حال یکی نیست که از این مرد فرزانه بپرسد که شما چندتا کتاب در سال می‌خرید که بخوانید. آن هم توی رختخواب؟ سؤال دیگر من اینست که آیا شما می‌توانید با کتاب‌های نصرالله کسرابیان به توی رختخواب بروید؟ دوست فرزانه و عزیزم، احمدرضا احمدی از استیصالش از تعداد و وزن و حجم کتاب‌هایش برایم می‌گفت. عاشق ادبیات گفتاری او هستم. فقط دوستان مشترک می‌توانند موضوع را درک کنند.

دنیا دارد چهار اسبه به‌جلو می‌تازد. طبق مطالعاتی که 3 سال پیش انجام دادم، در آن دوران میلیون‌ها کامپیوتر در ایران به فروش رفته بود. نسلی که در راه است و کمتر از 30 سال دارد، نمی‌تواند بدون زبان کامپیوتر حرف بزند. اگر این را درک نکنیم، از هم اکنون از پاک باختگان دو جهانیم. رنگ و کنتراست فیلم‌های عکس‌هایی را که 35 سال پیش گرفته‌ام که هیچ، مال ده پانزده سال پیش نیز دارند از بین می‌روند و مجبورم همه‌ی آنها را اسکن کنم و دیجیتالی کنم تا بتوانم آنها را برای نسل آینده حفظ کنم. این عکس‌ها سندهای تاریخ این مملکت هستند و متعلق به من نیستند و مال آیندگان هستند. بدون تکنیک دیجیتال، من کامران عدل چه خاکی باید بر سرم بریزم.

چهل و پنج سال از آن روزی که ما تحت مبارکم را روی نیمکت مدرسه‌ی عکاسی نشاندم می‌گذرد. در آن روزگاران فقط جور استاد را می‌کشیدم. و امروز، دیگران دارند جور من را می‌کشند با این تفاوت که آنها مال نسل آینده هستند و بعضی از مواقع، من برای آنکه بتوانم در آینده زندگی کنم، باید باز هم جور استادی را بکشم که شاید 40 سال از من جوان‌تر است. من، در سن 63 سالگی باید باز هم درس بخوانم و تکنیک بیاموزم، زیرا که عکاسی کماکان دارد به‌جلو می‌رود و هر کسی که عقب بماند محکوم به فنا می‌باشد.

*این مقاله‌ی، به‌مناسبت کنگره‌ی هنر و جهانی شدن نوشته شده و تقدیم شده است.*

**کامران عدل، عکاس**

[www.IranJOP.com](http://www.IranJOP.com)